

فاطمه (سلام الله عليها) جان ؛

خجالت می کشم که تو در راه حمایت از امام زهانت

صورتت نیلی ،

بازویت ورم کرده ،

پهلویت شکسته ،

و قدت خمیده.

اما من ...

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوَلِيكَ الْفَرَجَ

جانباز قطع نخاع-ساقی

نمونه ای از حمایت فاطمه (س) از امام زمانش علی (ع) :

بانوی سرافراز اسلام که بر اثر ضربات ددمنشانه و صدمات وارده و درد جانکاه سقط جنین که در نتیجه تهاجم از سوی تجاوزکاران خشونت کیش صورت گرفت، بی هوش، نقش بر زمین گشته و در آغوش خدمتگزار و شاگرد خویش «فضّه» بود، بر اثر شیون کودکان وحشت زده و خردسالمش پس از چندی چشمانش را گشود و بی درنگ پرسید: «فضّه! امیر مؤمنان کجاست؟»

او با چشمانی اشکبار پاسخ داد: بانوی من! او را به سوی مسجد بردند.

در همان شرایط سخت بود که فاطمه (ع) در حالی که دست دو نور دیده اش حسن و حسین (ع) را بر دست داشت و بانوان آزادی خواه هاشمی او را همراهی می نمودند، وارد مسجد پیامبر شد.

پس از ورود چشمش به امیر (ع) افتاد که از سوی تجاوزکاران برای سپردن دست بیعت، تحت فشار است و تهدید به مرگ می شود. با دیدن آن منظره ی دردناک و وحشت زا با شهامتی وصف ناپذیر رو به بیدادگران آورد و بر آنان خروشید که:

به خدایی که پیامبر را به حق به رسالت برانگیخت! اگر از امیر مؤمنان دست بر ندارید، گیسوانم را پریشان ساخته و پیراهن پیامبر را بر روی سر می نهم و آنگاه از بیداد

شما به بارگاه خدا فریاد بر می آورم. شما بدانید که نه ناله ی صالح پیامبر - که نشانی از نشانه های قدرت خدا و معجزه ی پیامبرش بود - در بارگاه خدا از من گرامی تر است و نه بچه اش از فرزندان من.
(1)

در روایت دیگری آمده است که خطاب به ابوبکر فرمود: هان ای ابابکر! مرا با تو چه کار؟ آیا می خواهی نعمت پدر را از فرزندانم بگیری و مرا در سوگ شوی گران قدرم بنشانی؟ به خدای سوگند اگر زشت نبود گیسوانم را پریشان ساخته و از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی آوردم.

در این هنگام یکی از میان جمعیت خطاب به ابوبکر گفت: با این کارت می خواهی چه کنی؟ آیا بر آنی که عذاب خدا

را بر این امت فرود آورید؟

امیرمؤمنان رو به سلمان کرد و فرمود: سلمان! دخت فرزانه ی پیامبر را دریاب.

سلمان خود را به فاطمه^(ع) رساند و گفت: ای دختر محمد^(ص)! خدای پر مهر پدر گران قدرت را پیام آور مهر و محبت برای جهانیان برگزید، برگرد! بانوی سرفراز گیتی فرمود: سلمان! مگر نمی بینی که می خواهند امیرمؤمنان را به شهادت برسانند؟ من دیگر جام شکیبایی ام لبریز گردیده و نمی توانم شکیبایی پیشه سازم، بگذار به سوی مرقد منور پدر بروم و موهایی خویش را پریشان ساخته و گریبان چاک زخم و به بارگاه خدا ناله سردهم.

سلمان گفت: می ترسم مدینه فرو رود. آن گاه افزود: امیرمؤمنان مرا به سوی شما فرستاده است تا از تصمیم خویش باز ایستاده و به خانه برگردید.

فاطمه^(ع) فرمود: اینک که چنین است به خانه باز می گردم و شکیبایی پیشه می سازم و ضمن گوش سپردن به سخن امیر آزادی، فرمانش را به جان می پذیرم: «إِذَا أَرَجِعْ وَأَصْبِرْ وَأَسْمَعْ لَهُ وَأَطِيعُ»⁽²⁾.

یکی از نویسندگان در این مورد می نویسد: امیر مؤمنان با شتاب خود را به فاطمه^(ع) رساند و دخت پیامبر شانه های او را بوسه باران ساخت و با چشمانی اشک بار گفت: جان فاطمه به قربانت، روح من سپر بلاهایت ای ابالمحسن! من همراه با تو خواهم بود و هرگز تو را در مبارزه تنها نخواهم گذاشت! اگر در امنیت و سلامت باشی، با تو خواهم زیست و اگر برای دین خدا و بندگان او تو را به رنج و فشار افکنند، باز هم با تو خواهم بود.

«رُوحِي لِرُوحِكَ الْمَفْدَاءُ، وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الْمَوْفَاءُ يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنْ كُنْتَ فِي خَيْرٍ كُنْتُ مَعَكَ وَإِنْ كُنْتُ فِي شَرٍّ كُنْتُ مَعَكَ»⁽³⁾.

کوتاه سخن این که دخت گرانمایه ی پیامبر تا امیر آزادی و عدالت را از خطر نرہانید و از چنگال آن گروه تجاوزکار و خشونت کیش نجات نداد، به خانه بازنگشت.⁽⁴⁾

پی نوشت :

(1)،احتجاج طبرسی،ص 86

(2)،عوالم،ج 11،ص 599،211؛ احتجاج طبرسی،ص 86؛ تفسیر عیاشی،ج 2،ص 66؛ بیت الأحران،ص 87.

(3) علامه حائری ،کوکب المدریّ، ج 1، ص 196 .

(4) فاطمه الزهراء (علیها السلام) من المهد الى الملحد، آیت الله فقیهیدسیدمحمد کاظم قزوینی،ص 419،ص 424 .